

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

در ادامه بحث به تطبیقات موضوع انعزال در دانش حقوقی رسیدیم فرع انعزالی که مرتبط با حوزه ولایت باشد در جاهای گوناگونی مطرح شده است.

ولایت در قوانین گاهی ولایت تصرف در مبحث حسبه و گاهی ولایت القضاء است.

در ولایت تصرف در مباحث حسبه گاهی بحث ولایت خاص مطرح است که این ولایت خاص مقسم برای ولایت قهری و ولایت نصبی می شود.

در ولایت قهری که شامل ولایت پدر و جد پدری می شود (ماده 1180 قانون مدنی) سابق بر این گفته می شد اگر ولی قهری خائن بشود و وصف امانت داری و رعایت غبطه را از دست بدهد باید به او ضم امین شود، سمتش از دست نمی رود ولی باید یک امینی به او منضم شود که برای امور مختلف باید رضایت امین حاصل شود (ماده 1184 مصوب 1314) این حکم قانونی الان منسوخ شده ولی در ماده قانونی جدید می گوید: ولی قهری خائن عزل می شود پس این را جزو مصادیق انعزال ندانسته است. یعنی در حقیقت در جایی که ولی قهری خائن شود از مصادیق عزل است ولی اگر شرایط عمومی را از دست بدهد، مثلا دیوانه یا سفیه شود الان چطور؟ در ماده 1185 می گوید: هرگاه ولی قهری طفل محجور شود، مدعی العموم مکلف است مطابق قوانین مربوط به تعیین قیم، قیمی برای طفل معین کند. اصل در تعیین قیم برای «من لاولی له» است ولی این جا که ولی قهری دارد اما عقل خود را از دست داده مانند کسی است که فاقد ولی است و سمت ولایت قهری را ندارد در نتیجه یعنی انعزال. قانون گذار انعزال ولی قهری را می پذیرد، اگر ولی قهری عقل یا رشدش را از دست بدهد.

در قوانین ما راجع به امین، هر شرطی برای نصب قیم هست برای امین هم هست و اولویت های نصب قیم و موارد عزل و انعزال قیم شامل امین هم میشود، (فرق امین با قیم در این است که حوزه نصب قیم «من لاولی له» است ولی امین برای «من لاحضور له» است. امین برای اموال غایبین یا اولاد صغار شخص غائب

مفقود الاثر است ولی قیم عنوان برای من لا ولی له است یعنی کسی که وی او فوت کرده یا به حکم متوفی است. تفاوت دیگرشان در این است که حوزه قیمومت شعبه ای از ولایت است درحالی که سمت امین شعبه ای از وکالت است ولایت. مثلاً قیمی مال مولی علیه را فروخت و خود مولی علیه هم مالش را فروخت که یکی مقدم و دیگری مؤخر. صرف از نظر تقدم و تأخر تاریخ، بیعی که قیم انجام داده ممضی است. اگر بیعی را امین انجام داده و بیع دیگری را در مورد مال واحد خود غائب انجام داد که یکی تاریخش مقدم و دیگری مؤخر است. آن بیعی که تاریخش مقدم است، ممضا است خواه توسط امین و خواه اصیل (غائب) واقع شده باشد چون هرکدام انجام داده باشد موضوع را برای دیگری از بین برده است. دقیقاً مثل فروش یک مال توسط وکیل و موکل) در نتیجه باب امین باب وکالت است در حالی که باب قیمومت باب ولایت است ولی این دو در انعزال شبیه هم هستند یعنی لحظه ای که مثلاً جنون برای آنها حادث شده اعمالی که تحت عنوان وکالت یا ولایت انجام داده اند اثری ندارد و باطل است.

پس در مسأله ولایت قهری و ولایت نصبی در باب وصایت و ولایت عام در باب قیمومت، انعزال در قوانین ما پیش بینی شده است.

نسبت به امر قضاء نصی بر انعزال در مقررات نداریم ولی این احکامی که در باب ولایت گفتیم، مناطش قابل تنقیح است بلکه این جا فحوی جاری خطاب است نه این که صرفاً لحن خطاب باشد یعنی در قوانین هرگاه ولی قهری عقلش را از دست بدهد منعزل می‌شود؟ چون کارهای او محتاج اراده است و فرض این است که اراده او دچار اشکال شده است، حالا در قاضی به طریق اولی می‌خواهد لباس و پوشاکی برای مولی علیه بخرد حق تصرف ندارد قاضی که بر اساس ولایت خود در انفس و اعراض و اموال مردم تصرف می‌کند به طریق اولی این چنین است که اگر قاضی شرطی که در قضاء برای او لازم است، فاقد شود مثل فقدان عقل یا رشد طبعاً منعزل می‌شود ولی راجع به سایر صفات مثل عدالت که شرط است یا امور دیگری (چنانچه شرط بدانیم) از جمله قدرت بر کتابت و بینایی و نطق بین مقام ثبوت و اثبات متفاوت است، ثبوتاً اگر خودش می‌داند فاقد شرط شده از دست رفته است ولی اثباتاً، بعد از اثبات عزل می‌شود ولی این طور نیست که هرکسی که به ادعای این که قاضی عدالتش را از دست داده بتواند به حکمش ترتیب اثر بدهد. پس اثباتاً نیاز به عزل دارد ولی ثبوتاً حق قضاوت کردن نخواهد داشت.

و الحمد لله رب العالمین